

تحلیلی لکانی از «ناسیونالیسم» بلندپروازانه دولت پهلوی

حمیرا مشیرزاده^۱

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سجاد مینادی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۱۱/۳)

چکیده

دولت ایران پس از دوران مشروطه تابع انواعی از صورت‌بندی‌های ناسیونالیستی بود که هر یک به‌نحوی الگویی از سیاست خارجی را در پی داشت. در دوران محمدرضا شاه نقش تقریری خاص از ناسیونالیسم در ترسیم سیاست خارجی افزایش پیدا کرد و بر مبنای آن، دولت ایران در این دوران سودای قدرتمند شدن در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی را یافت. در این مقاله با استفاده از چارچوبی تحلیلی که از مفاهیم مورد توجه در رویکرد روانکاوانه ژاک لکان برگرفته شده است و با استفاده از روش تحلیل گفتمان، به این مسئله پرداخته می‌شود که چگونه این سیاست خارجی بلندپروازانه در ایران در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ امکان‌پذیر شد. این تحلیل نشان می‌دهد که متون تولیدشده توسط محمدرضا شاه را می‌توان رویدادی اجتماعی تلقی کرد که در چارچوب فرهنگ، سعی داشت ذهنیت ایرانی را ساخته و پرداخته کند و ذیل آن امیال خود را به نمایش می‌گذاشت. ساخت فانتزی و اقدام در جهت آن در عرصه خارجی را می‌توان تلاش برای پاسخ دادن به میل وی برای رسیدن به مرزهای تمدن بزرگ و ارضای خودبزرگ‌بینی و جاه‌طلبی تفسیر کرد.

واژگان کلیدی

ایران، تحلیل گفتمان، سیاست خارجی، نظریه لکان.

مقدمه

دولت ایران پس از دوران مشروطه تابع انواعی از صورت‌بندی‌های ناسیونالیستی بود که هر یک به‌نحوی الگویی از سیاست خارجی را در پی داشت. در دوران محمدرضا شاه نقش تقریری خاص از ناسیونالیسم در ترسیم سیاست خارجی افزایش یافت. تأکید بر نقش منطقه‌ای مهم و گاه نقش‌های فرامنطقه‌ای جلوه‌های اصلی این ناسیونالیسم بلندپروازانه بود که می‌توان گفت با نوعی از ذهنیت ایرانی نیز پیوند داشت. شاه سودای رهبری منطقه، که کل جهان را در سر می‌پروراند. برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به‌منظور نشان دادن عظمت ایران، کمک‌های محمدرضا به کشورهای دیگر پس از افزایش درآمد نفتی در دهه ۱۳۵۰ (به‌عنوان مثال تنها در یک مورد مشخص، ملک حسین اردنی، تهران را با هدیه‌ای شامل بیست و پنج فروند هواپیمای اف ۵ ارتش ترک کرد)، نقش ایران در رهبری اوپک، تلاش برای آنکه ایران با بازی در نقشی ویژه در رهنامه نیکسون به قدرت اول منطقه تبدیل شود، خریدهای کلان نظامی و تسلیحاتی به ارزش ۱۲ میلیارد دلار از کشورهای غربی در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۰، دخالت ایران در آفریقا به‌خصوص سومالی با ارسال سلاح و اعزام نیرو، مشارکت ارتش ایران در جنگ ظفار به‌منظور سرکوب جدایی‌طلبان عمان و مانند اینها (ن.ک: میلانی، ۲۰۱۳: ۵ و ۳۹۲) را می‌توان از نمودهای اصلی سیاست خارجی بلندپروازانه این دوره دانست.

به‌طور کلی می‌توان گفت در مجموع ایران در سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ سیاست خارجی جاه‌طلبانه‌ای را دنبال می‌کرد که تعریف منافع ملی در آن فراتر از چیزی بود که واقع‌گرایانی چون مورگنتا آن را «در چارچوب قدرت» تلقی می‌کنند (ن.ک: مورگنتا، ۱۳۷۳). جاه‌طلبانه بودن سیاست خارجی ایران امری است که می‌توان زمینه آن را در افق‌های معنایی دولت ایران جست‌وجو کرد. ویژگی اصلی این سیاست خارجی، چنگ‌زنی به اهداف منطقه‌ای و جهانی فراتر از قدرت و محدودیت‌های ایران است که نشان‌دهنده خواست محمدرضا شاه برای دستیابی به امیال قدرت‌طلبانه و سیری‌ناپذیر وی در طول این دوران است. در اینجا سؤال اصلی این است که چگونه گفتمانی ناسیونالیستی، تکوین سیاست خارجی ایران را در سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۷ امکان‌پذیر کرد؟

برنهاد اصلی مقاله حاضر این است که دولت ایران و شخص شاه به‌طور خاص از طریق ساخت فانتزی‌هایی که در تولید «من بزرگ» (Big I) یا «آرمان من» (ego ideal) - یعنی با نگاه سوژه به خود از یک نقطه آرمانی - مشارکت دارند، درصدد بود نظام معنایی هژمونیک آن دوره را برساند. در این مقاله از نظریه روانکاوی ژاک لکان برای تحلیل فانتزی‌های ساخته‌شده توسط شاه استفاده می‌شود تا بر این اساس، آبخورهای ساخت «من بزرگ» در دولت محمدرضا شاه شناسایی و عناصر و ویژگی‌های آن مشخص شوند. همچنین از روش تحلیل

گفتمان به منظور گردآوری داده‌های مقاله و کاربست آن در یافته‌های پژوهش استفاده می‌شود تا چارچوبی برای واکاوی ذهنیت دولت ایران در دوره پهلوی ارائه و عناصر قوام‌بخش این ذهنیت و چگونگی بازنمایی آن نشان داده شود.

در بخش نخست مقاله، آثار علمی مرتبط با موضوع به اجمال بررسی می‌شود. در بخش دوم، چارچوب مفهومی این مقاله یعنی روانکاوی لکانی به بحث نهاده شده و در بخش سوم روش گردآوری و تحلیل داده‌ها بیان می‌شود. بخش بعدی به تحلیل سخنان شاه در چارچوب تحلیلی لکان اختصاص دارد و پس از آن، به اجمال رابطه میان گفتمان ناسیونالیستی و سیاست خارجی بلندپروازانه این دوره بیان می‌شود و در نهایت نتیجه‌گیری ارائه خواهد شد.

مرور آثار

سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف موضوع کتاب‌ها، مقالات و پژوهش‌های زیادی بوده است. به تبع تمرکز بر ناسیونالیسم ایرانی پهلوی دوم، در این مقاله به دیدگاه‌های موجود در بخشی از منابع می‌پردازیم که به نوعی به آن توجه داشته‌اند. گونه اول منابع در زمینه سیاست خارجی ایران از جنبه موضوعی با مقاله قرابت دارند، ولی ویژگی اصلی آنها بسنده کردن به شرحی عمدتاً توصیفی - تاریخی از سیاست خارجی است؛ کتاب‌هایی چون *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی* (مهدوی، ۱۳۷۷)، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰* (ازغندی، ۱۳۷۶)، *ژئوپلیتیک نفت و سیاست خارجی ایران* (اطاعت و نصرتی، ۱۳۹۲)، *در خدمت تخت طاووس* (راجی، ۱۳۸۱) و *یادداشت‌های امیراسدالله علم* (۱۳۷۷، ۱۳۹۳) از این گونه نوشته‌ها هستند که می‌توانند روایتی از نمودهای ناسیونالیسم موجود در سیاست خارجی این دوره ارائه دهند و سهمی مهم در تأمین اطلاعات لازم درباره دیدگاه‌ها و موضوعات در سیاست خارجی دارند.

گونه دوم منابعی‌اند که ارتباط خاص‌تری با موضوع این مقاله دارند و شرحی از سیاست خارجی ناسیونالیستی در ایران ارائه می‌دهند. کتاب *تحول ناسیونالیسم در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰* (قنبری، ۱۳۸۰) به پیدایش ناسیونالیسم در ایران و گرایش‌های متفاوت آن می‌پردازد. ریچارد کاتم (۱۳۷۱) در کتاب *ناسیونالیسم در ایران* تمرکز خود را بر مسئله ملی کردن صنعت نفت، نهضت ملی ایران، حکومت مصدق و سرنگونی آن از سوی شاه و حامیان خارجی و طرفداران داخلی او قرار می‌دهد و در مقاله‌ای با عنوان «ناسیونالیسم در ایران قرن بیستم و دکتر محمد مصدق» (کاتم، ۱۳۶۸) نیز می‌خواهد نشان دهد که چگونه ارزش‌های ناسیونالیستی در کنار ارزش‌های مدرن زمینه نهضت مصدق را شکل دادند؛ اما این منابع به ناسیونالیسم ایرانی در دورانی می‌پردازند که کنشگران اصلی سازنده آن نیروهای مخالف شاه بوده‌اند.

در تلاش برای ارائه تحلیلی گفتمانی از سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی دوم نیز منابعی هستند که از نظر روش‌شناسی با این مقاله قرابت دارند و روش تحلیل گفتمان را در بررسی سیاست خارجی ایران به‌کار برده‌اند. ادیب‌زاده (۱۳۸۷) از منظر نگاه سیاست خارجی دوره پهلوی به غرب، گفتمان دولتی را گفتمان پسااستعماری قدرت می‌داند و تأکید دارد که این نوعی گفتمان «شبهت با غرب» است که در آن بیش از هر چیز شبهت بین «ما»ی ایرانی و «آنها»ی غربی برجسته می‌شود. دال تمدن بزرگ در این گفتمان نقطه اوج گفتمان شبهت در این نظم در جهت یکی شدن با جهان غرب برای نیل به جهانی واحد است. پس این گفتمان بیش از آنکه ناسیونالیستی باشد، جهان‌وطنانه تلقی می‌شود.

اسدی و ساسانی (۱۳۹۲) بر اساس مدل بازنمایی کنشگران اجتماعی و استفاده از تحلیل گفتمان برآند که نشان دهند چگونه بازنمایی کنشگران اجتماعی براساس نوع ارجاعاتی که به آنها می‌شود، هم هویت‌های «خودی» و «دیگری» و هم نشانه‌های هژمونیک‌شده و غالب در گفتمان شاه را مشخص می‌کند. آنها نشان می‌دهند که هویت‌های خودی بیشتر براساس پیونددهی و رابطه‌ای برساخته شده و در مقابل «دیگری» با ارجاع به مؤلفه ارزش‌گذاری ساخته می‌شود. در این اثر، ناسیونالیسم به‌طور خاص کانون توجه قرار ندارد، اما توجه به هویت‌های خود و دیگری است.

اسدی و ساسانی (۱۳۹۶) در مقاله دیگری با اتکا بر تحلیل واژگانی در زبان‌شناسی نقش‌گرای سیستمی، به بررسی غیریت‌سازی و چگونگی بازنمایی «خود» و «دیگری» و سازوکارهای برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در این گفتمان در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶ می‌پردازند و نشان می‌دهند که قطب‌بندی هویتی در این گفتمان دوگانه نیست، بلکه پیوستاری است با قطب‌های میانی، خود و دیگری. از جمله یافته‌های جالب توجه در این پژوهش آن است که با اینکه «ملی» بودن خود برجسته می‌شود، ملی بودن شخصیت‌هایی که از نوع ناسیونالیسم دیگری حمایت می‌کرده‌اند به حاشیه رانده می‌شود.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد که در ادبیات موجود به بررسی زمینه تکوین ناسیونالیسم خاص عصر پهلوی دوم به‌شکل مستقیم پرداخته نشده است و جا دارد که دریا بیم چگونه این گفتمان ساخته شده تا سیاست خارجی آن عصر را شکل دهد.

چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی این مقاله برحسب ایده‌های روانکاوانه نظریه‌پرداز معروف فرانسوی ژاک

لکان^۱ (۱۹۸۱-۱۹۰۱) پی‌ریزی شده است. لکان بدون شک مهم‌ترین متفکر روانکاو پس از فروید است که مفسران آثار او، افزون‌بر شرح اندیشه‌هایش، همچون خود وی ایده‌هایش را در مورد مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به کار بسته‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به اسلاووی ژیتک^۲ فیلسوف اسلوونیایی اشاره کرد.

توجه روانکاو به امر غیرعقلانی و پرتناقض، سرشت دلبخواهانه دلالت و در کل تأثیر ناخودآگاه بر زندگی اجتماعی و سیاسی است؛ یعنی عرصه‌هایی از حیات که خودآگاهانه به نظر می‌رسند. به نظر لکان، همه فعالیت‌های انسانی از جمله فعالیت‌های سیاسی او را می‌توان تحلیل روانی کرد، زیرا کنش انسانی خارج از ناخودآگاه نیست. او نیز مانند فروید، سوژه (فاعل/شناسا) خودمختار دکارتی را نقد می‌کند و بر این نظر است که ساختمان سوژه از دو حوزه آگاهی و ناآگاهی (ناخودآگاه)^۳ تشکیل یافته است (در واقع سوژه میان دانش آگاهانه و ناخودآگاه - که ساختاری مشابه زبان دارد- دوپاره شده است). نگاه به فرد در نظریه لکان به شکلی تقلیل‌گرایانه نیست، زیرا فرد برای او جدا از جامعه تلقی نمی‌شود: «دیگری» در ساخت سوژه نقش دارد و فرد و جمع از هم جدا نیستند (ن.ک: Heikka 1999).

لکان در قالب سه نظم اصلی یعنی امر خیالی یا تصویری^۴، امر نمادین^۵ و امر واقع^۶ رفتار را تحلیل می‌کند. امر خیالی اولین فهم کودک از خود است و به چگونگی رسیدن فرد به هویت مربوط می‌شود. خود در وهله نخست با تصاویر بصری بیرونی شکل می‌گیرد که تخیلی نیز است، زیرا ظاهری یکپارچه را نشان می‌دهد که با واقعیت پاره‌پاره درون یکی نیست (Heikka 1999: 82). در مرحله تصویری، کودک به‌منظور به‌دست آوردن هویت با تصویر خود در آینه همذات‌پنداری می‌کند، اما این همذات‌پنداری نمی‌تواند هویت پایدار برای وی به ارمغان بیاورد (Chiesa, 2007: 15). از این‌رو، برای کسب هویت پایدار قدم به نظم نمادین^۷ یا جهان اجتماعی می‌گذارد. امر واقعی نیز مکانی روانی است که در آن وحدت اولیه وجود دارد و غیاب، فقدان^۸ یا کمبودی نیست. امر واقعی جایی است که نیازها ارضا می‌شوند و شامل هر آنچه ورای بازنمایی می‌ماند، می‌شود (Heikka 1999: 86).

1. Jacques Lacan
2. Slavoj Žižek
3. Unconscious
4. The imaginary
5. The symbolic
6. The real
7. Symbolic order
8. Lack

در مقابل، زبان همواره به فقدان یا غیاب مربوط می‌شود. نظم نمادین قلمرو دال^۱ یا ساختار زبان و شامل همه قواعد حاکم بر حیات ذهنی و اجتماعی است و برای اینکه تبدیل به سوژه‌ای شویم که بتواند سخن بگوید، باید وارد آن شویم و همه در آن محبوسیم. آنچه این نظم را به هم پیوسته نگاه می‌دارد، «زنجیره دلالتی» است؛ یعنی مجموعه‌ای از دال‌ها که با هم پیوند دارند و معنا را امکان‌پذیر می‌کنند. این نظم اجتماعی نقش‌هایی در دسترس ما می‌گذارد که ما آنها را اشغال می‌کنیم. ما به‌عنوان سوژه‌ها از طریق زبان با هم در پیوندیم و واقعیت نیز جز از طریق زبان وجود ندارد. سوژگی ما از طریق زبان شکل می‌گیرد و خودآگاهی نسبت به خود هم از طریق همین اظهارات حاصل می‌شود. پس سوژه محصول زبان، تاریخ، ایدئولوژی، عرف و کاربردهای زبانی‌ای است که در جامعه وجود دارد. در امر نمادین سه وجه وجود دارد: خود، دیگری و یک «دیگری بزرگ» غیرشخصی مستقل نظم نمادین که میان همه سوژه‌ها نقش میانجی دارد و ناخودآگاه عبارت است از گفتمان این نظم نمادین یا دیگری بزرگ (McMahon, ND: 2-5, 8-10; Neill 2013: 340).

آرمان من یا دال «من بزرگ» در پیوند با نظم نمادین است و با نگاه سوژه به خود از یک نقطه آرمانی یا ایده‌آل شکل می‌گیرد. در واقع، سوژه برای «دیگری بزرگ» در حال ایفای نقش است (به بیانی، «دیگری بزرگ جایی است که من در آن قوام می‌یابد و با او سخن می‌گوید» (Heikka 1999: 85, FN 77). هویت افراد در ذیل «من بزرگ» ساخته می‌شود و فرد سعی می‌کند با دال «من بزرگ» همذات‌پنداری کند تا رابطه خود با دیگری را در شبکه روابط بین‌الذنهانی مشخص کند (Žižek, 2009: 120). «من بزرگ» به‌عنوان سوژه جمله در معنای انتزاعی و عام آن در گفتمان عمل می‌کند (Grace 2012). پس من بزرگ دالی است که به‌عنوان یک آرمان عمل می‌کند و طرح درونی‌شده از قانون یا الگویی است که جایگاه سوژه را در نظم نمادین تنظیم می‌کند. غیریتی است ریشه‌ای که در ناخودآگاه قرار دارد و در کلام، رفتار و کنش‌های ناخودآگاهانه بروز پیدا می‌کند. در عین حال، ممکن است سوژه‌ای در نظم نمادین جایگاهی (به‌دلیل اقتدارش) اشغال کند و به بازتولید من بزرگ بپردازد (اونز، ۱۳۸۶: ۹۲).

اما من بزرگ با فقدان همراه است و نمی‌تواند دربردارنده همه حقیقت برای فرد محسوب شود. فرد نمی‌تواند تزلزل در هویت خود را با قدم گذاشتن در سرزمین دال‌ها از بین ببرد. فقدان در درون من بزرگ به‌دلیل ژوئیسانس^۲ (لذت بی‌انتهای یا کیف) ازدست‌رفته‌ای است که پس از ورود به ساحت نمادین، گمشده است. منظور از ژوئیسانس، لذت بنیادینی است که با درد و رنج همراه است و با لذت معمول تفاوت دارد. اصل لذت به‌عنوان حدی برای «کیف»

1. Signifier

2. Jouissance

عمل می‌کند؛ بدین معنا که سوژه تنها می‌تواند در چارچوب این اصل لذت ببرد. اما سوژه به این حد قانع نیست و به همین دلیل می‌خواهد فراتر از مرزها و ساختارها به لذت بی‌نهایت برسد، اما چون نمی‌تواند آن را تحمل و تجربه کند، رنج می‌برد. لذت دردناک همان چیزی است که لکان آن را ژوئیسانس می‌نامد (اونز، ۱۳۸۶: ۲۹۵). ساحت واقع تجلی این ژوئیسانس از بین‌رفته است. پس من بزرگ کامل اسطوره‌ای وجود ندارد. ما تنها با «میل»^۱ من بزرگ و میل سوژه در نظم نمادین که در نتیجه فقدان به وجود می‌آید، روبه‌رو هستیم (Evans, 1996: 136).

من بزرگ و سوژه همواره در صدد پرکردن فقدان برمی‌آیند. بنا به تعریف ژیتزک، فانتزی^۲ «سناریویی تصویری» است که خلأ یا فقدان را که به دلیل میل دیگری بزرگ ایجاد شده پر می‌کند (ژوکاسکایته، ۲۰۰۸) و به سوژه وعده رسیدن به تمامیت را می‌دهد. می‌توان گفت فانتزی سازه‌ای تفسیری است که سوژه آن را به‌کار می‌گیرد تا در ساحت نمادین دچار شکست و سرخوردگی نشود. فانتزی همچون روایت در سطح کلان بازتولیدکننده تصویرهایی برای سوژه به‌منظور پر کردن فقدان در من بزرگ است و امیال سوژه را به سمت ژوئیسانس رهنمود می‌کند، اما نمی‌تواند این وعده را به تحقق برساند و همواره با شکست همراه است. این شکست در نتیجه رسوخ ساحت واقع در فانتزی نمادین ایجاد می‌شود. سمپتوم‌ها^۳ نتیجه چنین رسوخ و رسوبی هستند. سمپتوم یا نشانه بیماری تجلی ژوئیسانس پس از ضربه نمادین و پرتاب شدن سوژه در سرزمین دال‌هاست. فانتزی وعده تمامیت را با حذف سمپتوم می‌دهد تا بتواند انسجام ساختار نمادین را به تصویر بکشد. اما سمپتوم‌ها مخلاً چنین انسجامی هستند و خلأ درون ساختار فانتزی را آشکار می‌کنند (Stavrakakis, 1999: 57).

در کل، رویکرد لکانی به ما کمک می‌کند دریابیم چگونه اشکال مختلف میل (به آنچه از دست رفته یا نیل به آن ممنوعیت دارد) در گفتمان برانگیخته می‌شوند یا وعده ارضای آنها داده می‌شود (ن.ی: Mura 2015: 160-161). همچنین از طریق آن می‌توانیم راهبردهای گفتمانی‌ای را که به‌واسطه آنها امیال درونی افراد به منافع سیاسی تبدیل می‌شود و رفتارهای جمعی خاصی را امکان‌پذیر می‌کند آشکار کنیم (Heikka 1999: 88-89).

تحلیل گفتمان به‌مثابه روش

با اینکه نمی‌توان لکان را تحلیلگر گفتمان دانست (Neill 2013: 334)، می‌توان برای فهم نظم نمادین مورد نظر او («من بزرگ») که نوعاً توسط برخی سوژه‌ها بازتولید می‌شود، از روش

1. Desire
2. Fantasy
3. Symptom

تحلیل گفتمان استفاده کرد. «گفتمان» نحوه بازنمایی جهان مادی، جهان ذهنی و جهان اجتماعی است که نه تنها جهان را آن گونه که هست، بلکه جهان را آن گونه که می تواند تخیل شود یا احتمال داده شود، بازنمایی می کند. گفتمان ها بازنمایی های گوناگون زندگی اجتماعی هستند که در آن کنشگران اجتماعی، زندگی اجتماعی را به شیوه های مختلف می بینند و بازنمایی می کنند (Fairclough, 2003: 124).

در این مقاله از نسخه تحلیل گفتمان انتقادی ۲۰۰۳ نورمن فرکلاف برای واکاوی متون استفاده خواهد شد که روش کارامدی را در اختیار پژوهشگران قرار می دهد. پیش فرض اصلی فرکلاف این است که زبان بخش فروکاست ناپذیر زندگی اجتماعی است که با عناصر دیگر رابطه دیالکتیکی دارد. زندگی اجتماعی مجموعه به هم پیوسته ای از شبکه های مختلف رویه اجتماعی مانند رویه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... است. رویه اجتماعی میانجی ساختارهای اجتماعی و کنش های اجتماعی کارگزاران است. ساختارهای اجتماعی امکان ها را تعریف می کنند و رویدادهای اجتماعی واقعیت ها را شکل می دهند. در اینجا رویه های اجتماعی به عنوان میانجی امکان ها و واقعیت ها عمل می کنند. زبان ساختار اجتماعی، متن رویداد اجتماعی، و نظم گفتمانی رویه اجتماعی است (Fairclough, 2003: 18).

در تحلیل گفتمان، عناصر روشی به منظور گردآوری داده های متن اهمیت زیادی دارند. شناخت ردپای ایدئولوژیک مؤلف و آنچه وی به عنوان اطلاعات مشترک میان خود و شنونده درباره یک موضوع در نظر دارد، جزئی از پیش فرض های ذهنیت او محسوب می شود. همچنین صداهای متفاوت در متن و رابطه ای که بین سخن نویسنده و دیگری برقرار می شود، نشان دهنده ارتباط متون با یکدیگر است و سبب پیدایش صداهای مختلف می شود (میان متنیت)^۱. خواست تغییر در بازنمایی گفتمان ها در متن، نشان دهنده میل مؤلف به تغییرات در متن و استفاده از گفتمان های دیگر است (میان گفتمانیت)^۲. ساخت گزاره های ارزشی و الزام آور بدین معناست که نویسنده چقدر خودش را به بیان سخن یا انجام دادن کاری پایبند می کند و میزان اقتدارگرایی وی و همچنین انعطاف آن در ساخت و پرداخت متون نیز سنجیده می شود (تعهد) (Fairclough, 2003: 42, 165-167).

در این پژوهش روش گردآوری داده ها از نوع کتابخانه ای است که بیشتر از نوشته های منتشر شده در دوره پهلوی دوم استخراج شده اند. محمدرضا شاه به عنوان سوژه در نظم نمادین و فرهنگ جامعه باز تولید کننده من بزرگ در هیأت تقریری خاص از ناسیونالیسم است. او به

-
1. Intertextuality
 2. Interdiscursivity

عنوان سکاندار اصلی سیاست خارجی در مقام سوژه سیاسی نظام معنایی ناسیونالیستی (من بزرگ) را در عرصه داخلی و خارجی بازتولید و بر مبنای آن عمل می‌کند. در نتیجه کتاب‌ها، سخنرانی‌ها و نوشته‌های او منبع مناسبی به‌منظور گردآوری داده‌ها هستند. از میان متون موجود، تنها آنهایی انتخاب می‌شود که از نظر محتوای تحلیل گفتمان غنی‌ترند. این نحوه گزینش متن ریشه در تحلیل گفتمان چونان یک روش کیفی دارد که منطق نمونه‌گیری در آن «مستلزم نمونه‌گیری از موارد برجسته و افراد شاخص» است و موارد به‌جای اینکه تصادفی انتخاب شوند، به‌صورت ارادی گزیده می‌شوند (فجری و نظری، ۱۳۹۲: ۱۲۶).

بازتولیدی خاص از گفتمان ناسیونالیستی

ساختار نمادین (به آن گونه که محمدرضاشاه آن را تولید می‌کند) به‌منظور همگام کردن و شکل دادن به ذهنیت ایرانی و همذات‌پنداری سوژه‌های سیاسی در میدان سیاست با برنامه‌های دولت، فانتزی‌هایی را به‌منظور ساخت من بزرگ تولید می‌کند که مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی دارد که از طریق کنش‌های کلامی و گفتمانی که شاه آن را تولید/بازتولید می‌کند، برساخته می‌شود.

میل به پیشرفت و ترقی

در ابتدا باید به اصلی‌ترین مفهوم یا دالی که در گفتمان دولتی ایران در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۲ جایگاه محوری داشت، بپردازیم. الگوی پیشرفت و ترقی در این سال‌ها در ایران نیز همچون دیگر کشورهای جهان سوم الگویی مسلط بود و در ساخت معنایی این دوره نقشی حیاتی بازی می‌کرد. این الگو از یک‌طرف، به‌عنوان نظام مشروعیت‌بخش به‌کارگرفته‌شده توسط دولت ایران عرضه می‌شد و از طرف دیگر، در ساخت فانتزی محمدرضاشاه استفاده می‌شد تا امیال او را برای رسیدن به جامعه‌ای صنعتی و قدرتمند ارضا کند.

به این ترتیب، وی با ساخت تصویرهایی از ایران توسعه‌یافته و طرح بحث «به‌سوی تمدن بزرگ» سودای رسیدن به پیشرفت و توسعه را به سوژه‌های سیاسی تلقین می‌کند تا بتواند برنامه‌های خود را اجرا کند. در واقع ذهنیت دولت در این دوره بر اساس رهایی از عقب‌ماندگی و نیل به پیشرفت و ترقی شکل گرفته است، به‌طوری که میل به توسعه‌یافتگی در رویارویی با دنیای جدید یکی از دغدغه‌های زندگی سیاسی است:

در آن هنگام، در بازگشت به وطن به ملت خودم اطمینان دادم که مانند همیشه زندگانی من یکسره وقف تأمین عظمت کشور و ترقی و سعادت ملت خواهد بود، و اکنون ... خداوند بزرگ را از صمیم قلب سپاس می‌گذارم که مرا در انجام این رسالت تا آنجا که در امکان و توانایی من بوده، موفق فرموده است. همچنان که بارها تذکر داده‌ام، قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیشاهنگ ضروری انقلاب اجتماعی ششم بهمن ۱۳۴۱ بود، در واقع همه آنچه انقلاب شاه و ملت در بیش از ده سال برای

ملت ایران به ارمغان آورده حاصل آن قیامی است که بیست سال قبل، در چنین روزی، سرنوشت این کشور کهن را به راهی تازه راهبر گردید، راهی که می‌بایست در هر قدم آن پیروزی‌هایی تازه و افتخاراتی تازه در صفحات تاریخ ما به ثبت برسد. شاید برای درک ماهیت این حماسه بیست‌ساله، مقایسه آنچه مردادماه امسال ... از نظر ملی و بین‌المللی برای ایران همراه داشت با آن ایرانی که بیست سال قبل در ایامی مشابه ناظر آن بودیم کافی باشد (پهلوی، ۱۳۵۲: ۲۹۴-۲۹۳).

در متن بالا محمدرضا که سرمست از پیروزی (بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به‌عنوان «قیام» از آن یاد می‌کند) است، «میل» خود را در صحنه سیاسی به‌نمایش می‌گذارد. او به مردم قول می‌دهد که خود را همیشه «وقف عظمت و ترقی» کشور کند. در اینجا نمایش میل وی در چارچوب مفهوم پیشرفت و ترقی است. در واقع این امر نه به‌دلیل خواست مردم در اولویت پیشرفت، بلکه به‌علت میل محمدرضاشاه است که در این لحظه خود را در جایگاهی نمادین می‌بیند که مورد تأیید ملت است و می‌تواند به‌جای ملت و به‌عنوان نماینده آنها سخن گوید. در ادامه، مؤلف «رویداد ۲۸ مرداد» را سرآغاز پیروزی‌های ملت ایران به‌شمار می‌آورد؛ رویدادی که سرآغاز فرایند «پیشرفت» مملکت بود. «انقلاب» ششم بهمن‌ماه ۱۳۴۱ نیز ریشه در رویداد ۲۸ مرداد دارد و کشور را در مسیر نوینی به‌سوی «تمدن بزرگ» قرار داد.

مؤلف سپس می‌کوشد تا با مقایسه دستاوردهای ملی و بین‌المللی دو نقطه تاریخی ادعای خود را مبنی بر رسیدن به پیشرفت ثابت کند. بر این اساس با ساخت تصویرهای فانتزی‌وار به‌دنبال اقتناع سوره‌ها در صحت و درستی عمل در انجام آن «رویداد ملی» برمی‌آید. فقدان در ساخت فانتزی در تعمیم شرایط دو برهه تاریخی آشکار می‌شود؛ یعنی هنگامی که کشور به‌دلیل مخالفت‌های قدرت‌های خارجی در دوره مصدق زیر سنگین‌ترین تحریم‌های بین‌المللی بود و همچنین به‌دلیل فضای «مشوش» ناشی از تحركات داخلی قوه مجریه ناکارآمد شده بود. اما آنچه در اینجا به حاشیه رانده و در واقع حذف می‌شود، این است که در دوره محمدرضا همین قدرت‌های تحریم‌کننده به‌منظور احیای موقعیت اقتصادی و سیاسی وی کمک‌های مالی ارائه می‌دادند و او توانست با بستن فضای سیاسی، قدرت را کم‌کم قبضه کند و به برنامه‌های خود جامه عمل پوشاند. در نظر نگرفتن این شرایط یا طرد آن سبب می‌شود تا ساخت و پرداخت فانتزی انسجام بیشتری یابد و میل محمدرضا که همانا ساخت سوره‌های سیاسی درون نظم نمادین در جهت همذات‌پنداری با برنامه‌های اوست، تحقق یابد.

خط سیر تکاملی پیشرفت

ذهنیت ارائه‌شده در مورد پیشرفت و ترقی، براساس تصور وجود یک خط سیر دائمی شکل گرفته است که ریشه آن را می‌توان در اندیشه تجدد دید که از دوران قاجار وارد سپهر اندیشگی ایرانیان شده بود و می‌شد قرابت‌هایی هم میان آن و اندیشه ایرانی تصور کرد. اما از

نگاه شاه، گویا از زمان روی کار آمدن محمدرضا و به‌ویژه پس از آنچه «قیام ملی» ۱۳۳۲ و «انقلاب اقتصادی» ۱۳۴۱ می‌نامید است که جامعه ایران در جاده پیشرفت قرار گرفته و به‌سوی پیشرفت در حرکت است و هیچ وقفه‌ای نیز در کار نیست. سیر دگردیسی جامعه به‌صورت تکاملی شاهد رسیدن به تمدن بزرگ است و تاریخ فارغ از گسستگی و پراکندگی‌ها در نظر گرفته شده است. گویا این سیر یک نقطه آغازی داشته و به‌سوی مقصدی در حال حرکت است؛ مقصدی که برای شاه تجسم ژوئیسانسی است که هسته کیف در آن قرار دارد و شاه سعی می‌کند میل خود و جامعه ایران را که در حال حاضر یکی شده است به آن سو رهنمون کند. تا بتواند میل خود را ارضا کند. در واقع برای شاه تنها یک خط و یک مسیر برای رسیدن به پیشرفت و توسعه وجود دارد و آن خط سیری است که براساس میل او ترسیم می‌شود:

اما با این حال مملکت به راه خودش ادامه داد. تاریخ نمی‌ایستد. پیشرفت مملکت موقعی که شروع می‌شود، متوقف نمی‌شود و همین است که می‌خواهم بگویم با وجود این قبیل اتفاقات انقلابی خود من از این به بعد فقط به دو عنوان چیزی که برای شما هم معروف است، فقط انقلاب شاه و ملت خواهم گفت و اسم انقلاب سفید را می‌سپاریم فقط به روز بهمن ۱۳۴۱. این انقلاب سیر دائمی خود را ادامه می‌دهد (پهلوی، ۱۳۵۲: ۲۲-۵).

همان‌طور که در ساخت فانتزی بالا مشخص است، «انقلاب» معطوف به پیشرفت با محمدرضاشاه بود که آغاز شد و وی خود را سرآمد آنچه می‌داند که «انقلاب» و «پیشرفت» ایران در طول تاریخ می‌نامد و در این مسیر برای خود نقش ابدی قائل است و تصور می‌کند که پیشرفتی که با «انقلاب سفید» او آغاز شده است، پایان نمی‌یابد و تمامی دشمنان ملت ایران نیز نمی‌توانند جلوی این «انقلاب» را که اصل اساسی آن «پیوند شاه و ملت» است، بگیرند.

میل به احیای شکوه ایران باستان

دولت پهلوی به‌منظور رسیدن به «توسعه و ترقی و تکامل» وعده احیای عظمت و شکوه ایران باستان را به ایرانیان می‌دهد. نگاه به گذشته پرافتخار به‌طور معمول عنصری مهم در گفتمان‌های ناسیونالیستی است که نویدبخش امکان‌پذیری نیل مجدد به آن است و در دوران مدرن، در جامعه ایران و گفتمان‌های سیاسی به اشکال متفاوت بر آن تأکید شده است. در اینجا نیز تصویرسازی از ایران باستان با شکوه و قدرت‌طلبی و عظمت‌پرستی همراه است تا ذهنیت ایرانی بر مبنای یک گذشته آرمانی (ژوئیسانس) که افق‌های آن در آینده نیز دیده می‌شود، شکل گیرد. همچنین در این مسیر اسطوره‌پردازی و ساخت‌وپرداخت شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی همچون کوروش و داریوش افزون‌بر کسب مشروعیت برای دولت پهلوی، می‌تواند فانتزی تولیدشده برای سوژه‌ها را جذاب و گیرا جلوه دهد و اذهان سوژه‌های سیاسی را به‌شکل حماسی و آرمان‌گرایانه آماده‌ی جاه‌طلبی و بلندپروازی‌های دولت کند:

ما باید ایران گذشته و همچنین ایران فعلی را که دوران کوشش بی‌سابقه‌ای را در راه تجدید عظمت‌های باستانی خود آغاز کرده است، به مردم خود و سایر مردم جهان معرفی کنیم و نشان دهیم که وضع ما از نظر سیاسی و اجتماعی چیست و امکانات فعلی و آینده ما کدام است و به‌خصوص چه امیدهایی برای آینده می‌توانیم داشته باشیم ... انقلاب امروز ما نه تنها از سرچشمه‌های خود سیراب می‌شود، بلکه هماندهایی هم در نقش متری میراث کوروش برای خویش می‌جوید ... جشن‌های شاهنشاهی ایران نشان بیداری مجدد افتخار ملی ما است که با اطمینان از پیشرفت‌ها و موفقیت‌های سال‌های اخیر دوچندان شده است. اینها انگیزه‌هایی برای ملت ما فراهم می‌کند تا هویت خود را با توجه به سوابق تاریخی کشور و شاهنشاهی کهنسالش بازشناسد ... کوروش و اخلاف او نه تنها پیام‌آور مفاهیم اصیل و اخلاقی بودند، بلکه به این اصول به بهترین وجهی در عمل وفاداری نشان می‌دادند. قرن‌ها ملیت ما و تاریخی که پشت سر داریم، خود بهترین گواه اصالت این حکومت نمونه‌ای است که به‌دست کوروش به وجود آمد. او شاهنشاهی مقتدر و متحدی از مادها و پارس‌ها و دیگر قبائل آریایی به‌وجود آورد و آن‌ها را در لوای حکومتی که از قوانین و ارزش‌های ارجمند برخوردار بود، متحد ساخت، قوانین و ارزش‌هایی که طی ۲۵۰۰ سال بحران و طوفان هنوز زنده مانده‌اند، و اهمیت شاهنشاهی ما نیز در همین است (ایران جاوید، ۱۳۵۰: ۱۶-۹).

محمدرضا شاه در ساخت فانتزی بالا سعی می‌کند تا امیالی را که در سر می‌پروراند، عملی کند، یعنی هنگامی که دم از احیای شکوه ایران باستان می‌زند، می‌خواهد بگوید که پیشرفت و ترقی یکی از اصول و خواسته‌های پادشاهان بزرگی همچون کوروش و داریوش است و وی که خود را پرچمدار عرصه پیشرفت می‌شمارد، به دنبال آن است که راه آنان را ادامه دهد و ایران را به قدرت درجه یک جهان تبدیل کند. همچنین با چنگ‌زنی به تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران در پی آن است که ریشه‌های «انقلاب سفید» را در آن دوران جست‌وجو کند تا بدین‌وسیله جهان نمادینی برای سوژه‌های سیاسی بسازد که «انقلاب سفید» را مشروع جلوه دهد و سوژه‌ها را به‌منظور همذات‌پنداری با آن ترغیب کند. در این معنا «انقلاب سفید» ادامه راهی است که شاهان بزرگ آریایی آغاز کرده بودند. همچنین مؤلف سعی دارد گذشته ایران را سرشار و مالا مال از خوبی و فضیلت‌ها تصویرسازی کند و میان «انقلاب سفید» و ایران باستان این‌همانی برقرار کند و به‌وسیله «انقلاب سفید» به سوژه‌های سیاسی وعده رسیدن به آرمانشهر از دست‌رفته (ژوئیسانس) را دهد تا بتواند آنها را در جهت رسیدن به پیشرفت بسیج کند. در پایان با توصیف شخصیت کوروش به‌عنوان فردی پایمند به اصول اخلاقی و پیام‌آور مفاهیم اصیل می‌کوشد برای خود به‌عنوان ادامه‌دهنده راه کوروش مشروعیت ایجاد کند.

در اینجا باید به دو نکته مهم و «فقدان» در شکل‌گیری سازوبرگ این فانتزی که از جنس اسطوره‌سازی است، اشاره کرد. اول، مؤلف در پی ایجاد اسطوره‌ای از شخصیت کوروش است

تا نشان دهد کوروش شخصی جامع تمامی فضیلت‌هاست، به‌همین دلیل نظام شاهنشاهی که وی بنیانگذار آن بوده است، هیچ نقصانی ندارد و از همه جهات کامل است. بر این اساس «ما» که وارثان این نظام کهن هستیم، باید این بنیاد گرانبها را حفظ کنیم و راه این اسطوره آریایی را ادامه دهیم تا به سرمنزل مقصود که همانا احیای عظمت ایران باستان است (ژوئیسانس) برسیم. دوم، اسطوره قوم آریایی که با توجه به واقعیت اختلاط نژادی نمی‌تواند وجود داشته باشد در ساخت و پرداخت فانتزی به‌کار می‌آید و در خدمت توجیه ساخت ایدئولوژیک شاه آرمانی و امیال محمدرضا، و همچنین در جهت برقراری همبستگی میان آحاد ملت قرار می‌گیرد با این هدف که یک «ما»ی ایرانی همبسته و یک‌شکل تولید کند.

تولید «دیگری» به‌منظور ساخت یک «ما»ی همبسته ایرانی

ساخت دیگری در ساخت هویت خود تأثیری تعیین‌کننده دارد. این مؤلفه مهم گفتمان ناسیونالیستی در متون تولیدشده توسط شاه نیز بازتولید می‌شود. ذهنیت ایرانی، در برداشت محمدرضاشاه، برای رسیدن به ترقی و قدرت و داشتن یک مای منسجم و مترکام ایرانی و فاقد هرگونه پراکندگی همواره باید در مقابل یک «دیگری» (سمپتوم) قرار گیرد. بدین منظور میل به همبستگی، یکپارچگی و توپربودگی توسط فانتزی ساختار نمادین به سوژه‌های سیاسی القا می‌شود تا کشوری که تاریخی سرشار از گسیختگی‌ها و پراکندگی‌ها و نابسامانی‌ها را در دل خود جای داده، اکنون دیگر به‌عنوان یک «ملت» به خود بنگرد و در برابر «دیگران» اعم از دشمنان داخلی و خارجی قرار گیرد و همبستگی خود را بر اساس ساخت تصویری از یک ملت یکپارچه ساماندهی کند. دیگری‌ها یا سمپتوم‌ها در اینجا قوام‌دهنده این «ما»ی ایرانی هستند. بدین ترتیب، دیگری‌ها باید در کلام محمدرضاشاه از عرصه نمادین طرد شوند تا فانتزی ساخته‌شده انسجام خود را حفظ کند و همبستگی میان ایرانیان بر اساس ملیت ایرانی شکل گیرد. تولید «دیگری» توسط فانتزی‌ها سبب می‌شود تا دولت، ذهنیت سوژه‌های سیاسی را به‌منظور همذات‌پنداری با نمایش قدرت در صحنه نمادین آماده کند:

سیاست تدافعی ایران روشن است در هزار و چند سال پیش فردوسی گفته بود:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

در آن موقع نه اصلاحات ارضی بود، نه سدی بود که در زیر آن مزارع خرم و سرسبز کشت بشود و نه کارگری که سهامدار کارخانه‌ای که در آن کار می‌کند باشد، ولی وطن‌پرستی و ملیت و غیرت بود. در تاریخ ملل دیگر ما همین حمیت و غیرت را دیده‌ایم. در موقعی که ناپلئون امپراتور فرانسه حاکم تقریباً تمام اروپا بود، به روسیه لشکرکشی کرد و به مسکو رسید. خود روس‌ها مسکو را آتش زدند و او برگشت. منتهی از کجا عبور کرد، از جایی که همه چیز خراب شده بود. در اینجا فقط یک اسم را ذکر می‌کنم و آن رودخانه درزینا است که وقتی ارتش ناپلئون به آنجا رسید، فکر

کرد که از رودخانه عبور می‌کند. ولی پل را خراب کرده بودند. بعد از آن نیز دیدیم که ملت اسپانیا در مقابل ناپلئون در تمام مدتی که قوای خارجی در خاکشان بود، هر روز و هر شب پشت هر دیواری و پشت هر تپه‌ای و هر درختی مقاومت می‌کرد و پشت هر یک از این مواضع یک اسپانیولی بود که یا جان خودش را فدا می‌کرد و یا یک سرباز خارجی را می‌کشت. باز دیدیم که در جنگ دوم که ارتش‌های هیتلری به روسیه ... روسیه شوروی حمله کردند و این ملت که نمی‌خواست زیر بار خارجی برود، همه چیز را در مقابل دشمن خراب کرد. کارخانجات را خراب کرد یا منتقل کرد- کارخانجات دومرتبه ساخت می‌شود، اما استقلال دومرتبه به دست نمی‌آید.

من که مسئولیت حفظ این مملکت و ادای سوگند خود را دارم، قبلاً عنوان کرده‌ام و اینجا نیز یادآور می‌شوم که دو دفعه روی حسن نیت مملکت ما اشغال شد: در جنگ بین‌الملل اول و دوم، و چه‌ها ما کشیدیم از این اشغال، اما این دویی است که هرگز سه نخواهد شد. بگذارید معنی بکنیم: یعنی با قبول ما این دو هرگز سه نخواهد شد. اگر بشود، از روی نعلش ما خواهند گذشت.

برای جنگ میهنی اضافه بر ارتش ملی، شرکت همگانی لازم است و در اینجاست که می‌توانید مجسم بکنید وظیفه نیروی پایداری چیست. آیا دهقان آزادشده ایرانی آن موقعی که آزاد نبود و مالک زمین خودش نبود و جانش را برای وطنش می‌داد، امروز با وضعیت جدید این کار را نخواهد کرد؟ اگر در صفوف ارتش ملی ایران نباشد، در ده خود، در کاشانه خود و اگر لازم باشد در تشکیلات پایداری پشت تخته‌های سنگ و گذرگاه‌ها در حمله به عقبه دشمن شرکت خواهد کرد. آیا کارگری که خودش سهمی از آن کارخانه دارد، آیا برای حفظ نه فقط مال خود، بلکه برای کارخانه‌ای که ایجاد کار می‌کند و به عده زیادی نان می‌دهد و به مملکت قدرت اقتصادی می‌دهد، آیا حاضر خواهد شد که این کارخانه را دشمن اشغال بکند و او برای دشمن در آنجا کار بکند؟ (پهلوی، ۱۳۵۲: ۲۲-۵).

در اینجا مؤلف به شرح اصول دفاعی ایران می‌پردازد و سعی می‌کند با استعاری کردن فضا تأثیر بیشتری بر مخاطبان خود بگذارد. به همین دلیل به منظور شرح اصول دفاعی ابتدا از شعر فردوسی استفاده می‌کند و پس از آن به توصیف وقایعی می‌پردازد که در آنها وطن‌پرستی و حمیت و غیرت تنها عوامل برپایی استقلال کشورها در گذشته بود و نه عوامل مادی. در اینجا مؤلف سعی در معنوی نشان دادن فضای گذشته که مبتنی بر نوع دوستی و غیرت بود، دارد. بدین ترتیب، گذشته را بار دیگر آرمان‌شهری خیالی (ژوئیسانس) به تصور درمی‌آورد تا احساسات مخاطبان خود را به منظور همذات‌پنداری با امیال خود که همانا احیای گذشته آرمانی است، برانگیزاند. او به سه نمونه تاریخی اشاره می‌کند تا بتواند سوژه‌های مخاطب خود را در تولید تصویرسازی به منظور دفاع از میهن و نقش آنها در جنگ میهنی بر مبنای گذشته آرمانی آگاه کند. کاری که مؤلف در اینجا انجام می‌دهد، برقراری رابطه این‌همانی میان وضعیت‌های متفاوت تاریخی، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های آنهاست (اسطوره وضعیت). به‌عنوان نمونه در هر سه مورد تاریخی تنها به نقش افراد و مردم جامعه در دفاع از میهن خود

اشاره می‌کند و تصمیم‌گیری‌های سیاسی را به حاشیه می‌راند تا فقدان در ساخت فانتزی را بپوشاند و آن را منسجم نشان دهد.

سپس با لحنی تهدیدآمیز خطاب به کشورهای که قصد اشغال ایران را دارند، هشدار می‌دهد که آحاد ملت در این زمینه همدل‌اند و نمی‌گذارند ایران به دست بیگانگان بیفتد و برای این کار لازم است از روی «نعش» تمامی ملت ایران عبور کنند. مؤلف در اینجا با به‌کارگیری واژه‌های تند و تهدیدآمیز به دنبال نشان دادن میل میهن‌پرستی خود در صحنه نمادین است تا بتواند سوژه‌های سیاسی را با اهداف خود که همانا ایجاد همبستگی میان طبقات مختلف ملت است، همراه کند. در ادامه عنوان می‌کند که آن دفعه نیز که مملکت اشغال شد، تنها از روی حس دوستی و کمک به کشورهای متفق در جنگ جهانی بود، اما این امر به بدبختی ملت ایران منجر شد. در عین حال، در اینجا به ضعف داخلی ایران اشاره‌ای نمی‌کند و می‌خواهد عوامل بدبختی و ویرانگری ایران را فقط به خارجیان (سمپتوم‌ها) نسبت دهد.

همچنین متن بالا شرکت در «جنگ میهنی» را وظیفه تمامی ملت ایران می‌داند و وضعیت اکنون را تصویرسازی می‌کند که با توجه به شرایط جدید و «بهبود» وضعیت ایران نسبت به گذشته، مردم در دفاع از کشور خود از هیچ تلاشی ولو جنگ فروگذاری نخواهند کرد. در اینجا مؤلف سعی دارد تصویری از ایران به سمت پیشرفت ارائه کند تا نشان دهد که وضعیت نسبت به گذشته بهبود یافته است و دیگر آن ضعف گذشته وجود ندارد. او شرایط مطلوب و سیر تاریخی مشخص به سوی پیشرفت را ترسیم می‌کند و سوژه‌های سیاسی را به منظور فداکاری در راه میهن تشویق می‌کند.

با اینکه متن بالا واجد نوعی دیگری انتزاعی است، همان‌گونه که مطالعات دیگر نشان داده‌اند (اسدی و ساسانی، ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۶) وجه عینی این دیگری به‌طور معمول در قالب کمونیسم (و به‌شکل تلویحی شوروی) و گاه دولت‌های عربی است؛ نیروهای مخالف داخلی نیز به‌نحوی در پیوند با آنها قرار می‌گیرند. می‌توان وجه ضدکمونیستی و ضدعربی موجود در این گفتمان را در گفتمان‌های عمومی جامعه نیز دنبال کرد.

سیاست خارجی بلندپروازانه

حال با توجه به شناخت ویژگی‌های به‌دست‌آمده از ذهنیت سیاسی-اجتماعی دولت ایران که محمدرضا شاه تلاش در برساختن آن دارد، بهتر می‌توان عملکرد دولت ایران در عرصه مناسبات سیاست خارجی را درک کرد. بر این اساس، ما مجموعه اقدامات دولت ایران را در پنج دسته کلی مداخلات در کشورهای همسایه، اعاده سرزمینی، گسترش همکاری با کشورهای مختلف، اعطای وام‌های کلان و کمک‌های بلاعوض و خریدهای کلان نظامی ذکر

خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که آنها تلاشی بیش از تأمین منافع ملی صرف بودند و بر اساس ذهنیت خودبزرگ‌بین و بلندپرواز محمدرضاشاه، به‌عنوان سکاندار و هادی سیاست خارجی در نظام بین‌الملل، شکل گرفتند.

۱. دخالت در کشورهای مختلف منطقه: دخالت مستقیم در عمان برای سرکوب شورشیان و کمونیست‌های عمان را می‌توان بارزترین نمود جاه‌طلبی و عظمت‌پرستی شاه ذکر کرد. دخالت در عمان زمانی اتفاق افتاد که شاه گمان می‌برد نیروهای کمونیستی که با یمن جنوبی و چین کمونیست در پیوندند، پیروزی‌هایی در عمان به‌دست آورده‌اند و خطری برای پادشاه عمان محسوب می‌شوند. شاه نیز از قبل هشدار داده بود که اگر جنبش‌های چپ‌گرا به پیروزی برسند، به مداخله در عمان خواهد پرداخت. بدین منظور وی که حضور مخالفان را پررنگ تصویرسازی کرده بود، به هشدار خود جامه عمل پوشاند و نیروهای ایران اعم از زمینی، دریایی و هوایی، مخفیانه و با درخواست پادشاه عمان در آن کشور پیاده شدند و به جنگ با شورشیان پرداختند. البته بعدها این حضور با اعتراض کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای مثل عربستان و شوروی جنبه علنی پیدا کرد.

در واقع عمان می‌توانست تجلی هژمونی ایران در منطقه تصور شود. از این‌روست که حتی پس از پایان جنگ در سال ۱۳۵۴ نیروهای ایران در آنجا ماندند. حضور در عمان را نمی‌توان بر اساس منافع ملی تفسیر کرد. پرویز راجی آخرین سفیر ایران در بریتانیا تلویحاً پس از تغییرات در افغانستان ادامه حضور در عمان را برخلاف منافع ملی ایران می‌داند (راجی، ۱۳۸۱: ۲۲۳). اما عمان عرصه بسیار خوبی برای پیگیری امیال جاه‌طلبانه محمدرضاشاه و پاسخ مناسب به «میل» او محسوب می‌شد. در واقع فانتزی دخالت در عمان سبب شد تا محمدرضا بدین باور برسد که توانایی پیگیری امیال خود در صحنه بین‌المللی را دارد و آن هسته لذت «ژوئیسانس» را هدف بگیرد.

۲. اعاده سرزمینی: نمود اصلی آن بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی است. شاه و علم پس از پیاده شدن قوای نظامی ایران در جزایر به دیدن آنجا رفتند. شاه در جواب علم که گفته بود کار بزرگی انجام شد، گفت: «البته از لحاظ تبلیغاتی. و آلاً از لحاظ استراتژیک با اسلحه‌های امروز و هواپیما اینها چه ارزشی دارند ... به هر صورت ما کار خودمان را کردیم و این لکه ننگ را از دامان ایران برداشتیم» (علم، ۱۳۷۷: ۲۰۸). نفی ارزش استراتژیک این جزایر برای منافع ملی ایران نشان می‌دهد که ارزش این جزایر از نظر او چیزی بیش از منافع امنیتی و اقتصادی و اهمیت اصلی آن به‌دلیل جایگاه مهمی بود که در نظام بین‌الملل برایش به‌وجود می‌آورد و او از آن احساس رضایت می‌کرد یعنی حس غرور و سربلندی که چیزی جز ارضای میل جاه‌طلبانه و بلندپروازانه‌اش نبود.

۳. گسترش همکاری اقتصادی با کشورهای مختلف: محمدرضا شاه برای دست یافتن به سودای تمدن بزرگ و پیشرفت و توسعه‌یافتگی، داشتن کارخانه و خودکفایی در بخش صنعت و به‌ویژه ذوب‌آهن را پیش‌زمینه ورود به فهرست کشورهای پیشرفته تصور می‌کرد. بدین منظور او نیز ابتدا برای ایجاد کارخانه ذوب‌آهن مانند پدرش با غربی‌ها مذاکره کرد، اما پس از آنکه در این موضوع توفیق نیافت، شوروی را کشوری یافت که می‌توانست آرزوی دیرینه‌اش را تحقق بخشد. خرید کارخانه ذوب آهن نزدیک بود تا حدی برای شاه گران تمام شود، زیرا وی نگران دخالت غرب به‌منظور عملی نشدن این خرید بود. حتی وی در سال ۱۳۴۶ تاج‌گذاری کرد تا در سال ۱۳۴۴ کارخانه ذوب‌آهن افتتاح شود. این امر نشان‌دهنده جایگاه مهم ذوب‌آهن در پیشرفت و توسعه‌یافتگی کشور در ذهنیت و تصور وی بود. تأسیس این کارخانه آنقدر مهم بود که وی حتی بر اساس برداشت خود، منافع امنیتی کشور را به‌دلیل امکان مداخله غرب در این مسئله به خطر انداخته بود. پس او به‌دنبال چیزی بیش از منافع ملی ایران بود. در واقع می‌توان عمل او را در بلندمدت، رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ و پیشرفت و توسعه‌یافتگی تفسیر کرد و ذیل پیشرفت نیز ارضای امیال پنهان و جاه‌طلبانه خود را جست‌وجو می‌کرد. به بیان دیگر، ذوب‌آهن برای شاه آن هسته کیف بود که باید توسط وی تسخیر می‌شد؛ یعنی نماد ورود به پیشرفت و توسعه‌یافتگی کشور بود. بدون ذوب‌آهن، گویی چیزی (آن ژوئیسانس) کم بود. پس شاه حتی به قیمت به خطر انداختن منافع ایران و نارضایتی بلوک غرب، این زیان را به جان خرید تا آن ابژه یعنی ذوب‌آهن را به‌دست آورد که برای وی نماد ورود به دروازه‌های تمدن بزرگ بود. در واقع شاه در اینجا ناخودآگاه چنان مجذوب این کارخانه بود که ارضای امیال خود را در به‌دست آوردن آن می‌دید (ن.ک: علم، ۱۳۹۳: ۳۱۰).

۴. اعطای وام‌های کلان و کمک‌های بلاعوض: ایران در فاصله سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶، در مجموع ده میلیارد دلار صرف اعطای وام و سرمایه‌گذاری در کشورهای اروپایی و مؤسساتی همچون بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه کرد. این تصور وجود داشت که اعطای این کمک‌ها اغلب بر نقش هژمونیک منطقه‌ای ایران و پیگیری این نقش در جهان صحنه می‌گذارد؛ چراکه کشورهای مشمول کمک‌های بلاعوض قرار گرفتند که نقشی در افزایش قدرت ایران پیدا نمی‌کردند، بلکه این کمک‌ها بیشتر به‌دلیل ایفای نقش ژاندارمی منطقه و ارضای امیال جاه‌طلبانه محمدرضا شاه انجام می‌گرفت. به‌عنوان نمونه، کشورهایی مانند افغانستان، هند، پاکستان، سوریه، بنگلادش و سنگال که کمک‌های گزافی از ایران به‌منظور بازسازی اقتصاد خود دریافت کردند، نمی‌توانستند لزوماً منفعت ملی ایران را در کوتاه‌مدت یا حتی بلندمدت تأمین کنند. همچنین ایران که یک میلیارد دلار به بانک جهانی وام داده بود، در سال ۱۳۵۵ که

درآمد نفت کاهش یافت، به زحمت توانست حدود ۶۵ میلیون دلار از همین بانک قرض کند. این امر نشان می‌دهد که کمک‌های مذکور منفعت مادی برای ایران نداشت، بلکه در ارضای میل به قدرتمداری و نمایش قدرت در صحنه عمومی تأثیرگذار بود. شاه به وسیله این کمک‌ها و همچنین نیاز کشورهای مذکور به خود بود که به ارضای حس غرور و خودبزرگ‌بینی‌اش می‌پرداخت. همچنین کشورهای مذکور به گونه‌ای برای شاه تصویرسازی شده بودند که می‌توانستند بر نقش تأثیرگذار ایران بر معادلات بین‌المللی صحه بگذارند. فارغ از اهمیت این کشورها، ساخت فانتزی در نزد محمدرضا شاه برای مهم جلوه دادن نقش ایران در حوزه بین‌المللی سبب شد که چنین هزینه‌های گزافی انجام گیرد (ن.ک: مهدوی، ۱۳۷۷: ۴۵۹).

۵. *خریده‌های نظامی و تسلیحاتی*: در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶، ایران در مجموع ۱۲ میلیارد دلار خرید نظامی انجام داد که مهم‌ترینشان عبارت‌اند از جنگنده‌های اف ۱۴، هواپیماهای فانتوم اف ۴، هواپیمای حمل و نقل بوئینگ، انواع هلیکوپتر، هاورکرافت، تانک‌های چیفتن، اسکورپیون و حتی یک ناوشکن اسپرونس. فارغ از اینکه می‌توان افزایش قدرت نظامی را یکی از عوامل قدرت در عرصه بین‌المللی تفسیر کرد، اختصاص مبالغی هنگفت از بودجه کشور به نیروی نظامی و تجهیز آن، چیزی بیش از تأمین منفعت ملی در منطقه و بر اساس دیدگاه‌های امنیتی است و می‌تواند گواهی برای بلندپروازی‌ها و عظمت‌پرستی‌های محمدرضا شاه به حساب آید. در واقع وی بیش از حد نیاز کشور به خریدهای نظامی مبادرت می‌ورزید. به‌طور کلی افزایش خریدهای نظامی در این دوره را می‌توان بر اساس پاسخ به میل جاه‌طلبانه شاه که در عرصه داخلی و امر نمادین جامعه شکل گرفته بود دانست (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳۵).

نتیجه

متون تولیدشده توسط محمدرضا شاه به‌عنوان یک رویداد اجتماعی تلقی می‌شود که تحت تأثیر عناصر فرهنگی یعنی در چارچوب نظم نمادین، سعی دارد ذهنیت ایرانی را ساخته و پرداخته کند و ذیل آن امیال خود را به نمایش می‌گذارد و به دلیل قرار گرفتن در چارچوب گفتمان ناسیونالیستی تلاشی در تحقق یک سیاست خارجی بلندپروازانه و در عین حال، مشروعیت بخشیدن به آن تلقی می‌شود. در مجموع شاه به‌عنوان سوژه (از منظری لکانی، یک موقعیت سوژگی) به دنبال پیگیری امیال خود در منطقه و جهان بود و بر این اساس کنش‌های خود را صورت‌بندی می‌کرد. او در پی یافتن هسته گمشده ژوئیسانسی بود که میلش را به حرکت وا می‌داشت. در واقع ساخت فانتزی و اقدام در جهت آن در عرصه خارجی را می‌توان تلاش برای پاسخ دادن به میلی سیری‌ناپذیر برای رسیدن به مرزهای تمدن بزرگ و ارضای امیال

بی‌پایانش دانست. گویی صحنه نمایشی ساخته می‌شد که در آن امیال در جهتی که خود شاه می‌خواست هدایت می‌شد و تئاتر سیاسی‌ای به نمایش در می‌آمد که در آن منافع ملی ایران در جهت خواست‌های شاه تعبیر می‌شد. وی میان امر واقع و ساخت واقعیت پرده‌ای آهنگ انداخت و سعی داشت واقعیت را چنانکه مطابق امیالش بود، ببیند؛ امیالی که ریشه در فرهنگ و ذهنیت ایرانی خاص او داشت. امیال وی به شکل تمام‌نشدنی ذیل هویتی بود که ساخت نمادین برای او ساخته بود؛ ساختی که ارباب آن من بزرگ بود. گویی اسیر این دال اعظم شده بود و دال بود که او را به این سو و آن سو می‌کشاند.

اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا این گفتمان خاص ناسیونالیستی نتوانست به‌رغم ریشه داشتن در نظم نمادین برای بخش وسیعی از مخاطبان داخلی جاذبه ایجاد کند. همان‌گونه که سولومون (Solomon, 2015) می‌گوید، وقتی جاذبه یک گفتمان زیاد می‌شود که فرصت‌های جذابی برای سرمایه‌گذاری عاطفی از سوی مخاطبان ایجاد کند. ارنستو لاکلا نیز بر آن است که در ساخت گفتمانی امر اجتماعی بُعدی عاطفی هم هست. از منظری لکانی، ثبات و پایداری گفتمان ناسیونالیستی را می‌توان بر اساس مفهوم ژوئیسانس توضیح داد که «به ملت آن قوتی را می‌دهد که به ابژه هویت‌بخشی مطلوب و تزلزل‌ناپذیری بدل شود» (Stavrakakis & Chrysoloras 2006: 147). به نظر می‌رسد آنچه در گفتمان ناسیونالیستی شاه بر آن تأکید نمی‌شد اما پایه گفتمان‌های رقیب ناسیونالیستی در ایران بود، مفهوم استقلال بود که فقدان آن مانع سرمایه‌گذاری عاطفی از سوی جامعه ایرانی می‌شد و جاذبه و مشروعیت گفتمانی را که شاه تولید می‌کرد حداکثر به نخبگان حاکم و بخشی کوچک از جامعه محدود می‌ساخت که البته پرداختن به آن می‌تواند موضوع بررسی مستقلی قرار گیرد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آبراهامیان، ی. (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب، ترجمه ک. فیروزمند، ح. شمس‌آوری و م. مدیرشانه‌چی، تهران: نشر نی.
۲. ادیب‌زاده، م. (۱۳۸۷). زبان، گفتمان و سیاست خارجی: دیالکتیک بازنمایی از غرب در جهان نمادین ایرانی، تهران: اختران.
۳. ازغندی، ع. (۱۳۷۶). روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: قومس.
۴. اسدی، ه. و ساسانی، ف. (۱۳۹۲). «بازنمایی کنشگران اجتماعی در گفتمان سیاست خارجی محمدرضا پهلوی بر اساس مدل اجتماعی-معنایی فان لیوون»، *زبان و زبان‌شناسی*، ۱۸، ص ۳۹-۶۳.
۵. اسدی، ه. و ساسانی، ف. (۱۳۹۶). «غیریت‌سازی در گفتمان سیاست خارجی محمدرضا پهلوی»، *زبان‌پژوهی*، ۲۲، ص ۲۴-۷.
۶. اونز، د. (۱۳۸۶). *فرهنگ مقدماتی اصطلاحات لکانی*، ترجمه م. پارسا و م. رفیع، تهران: گام نو.
۷. *ایران جاوید: قسمت‌هایی از نوشته‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر (۱۳۵۰)*، تهران: کتابخانه پهلوی.
۸. پهلوی، م. ر. (۱۳۵۲). *بیانات، مصاحبه‌ها و پیام‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر از ششم بهمن ۵۱ تا ششم بهمن ۵۲*، تهران: وزارت اطلاعات.

۹. پهلوی، م. ر. (۱۳۵۶). به سوی تمدن بزرگ، تهران: کتابخانه پهلوی.
۱۰. راجی، پ. (۱۳۸۱). در خدمت تخت طاووس یادداشت‌های روزانه آخرین سفیر شاه در لندن، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
۱۱. ژوکاسکایته، آدرن (۲۰۰۸). «به من بگو دیگری بزرگ تو کیست، آنگاه به تو می‌گویم که تو کیستی»، ترجمه وحید میهن‌پرست، در anthroplogy.ir/node/26926 (آخرین دسترسی در ۹۵/۶/۳۰).
۱۲. زونیس، م. (۱۳۷۰). شکست شاهانه، ترجمه ع. مخبر، تهران: نور.
۱۳. سلطانی، ع. ا. (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نشر نی.
۱۴. علم، ا. (۱۳۷۷). یادداشت‌های امیراسدالله علم، ج ۲، ترجمه ع. عالیخانی، تهران: مازیار.
۱۵. علم، ا. (۱۳۹۳). یادداشت‌های امیر اسدالله علم، ج ۷، ترجمه ع. عالیخانی، تهران: مازیار.
۱۶. یورگنسن، م. و فیلیپس، ل. (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۱۷. قنبری، د. (۱۳۸۰). تحول ناسیونالیسم در ایران: ۱۳۲۰-۱۳۳۲، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۸. کاتم، ر. (۱۳۶۸). «ناسیونالیسم در ایران قرن بیستم و دکتر محمد مصدق» در بیل، ج. و و. ر. لوئیس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو.
۱۹. کاتم، ر. (۱۳۷۱). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه ا. تدین و ح. قادری، تهران: کویر.
۲۰. مهدوی، ع. ه. (۱۳۶۸). تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: مؤلف.
۲۱. مهدوی، ه. (۱۳۷۷). سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران: پیکان.
۲۲. میلانی، ع. (۲۰۱۳). نگاهی به شاه، تورنتو: پرشین سیرکل.
۲۳. نبوی، س. ع. و ف. رادفر (۱۳۹۳). «تحلیل گفتمانی تأثیر فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران در دوره پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۳۲)» دانش سیاسی، ۱۰، ۱، ص ۱۵۴-۱۳۵.
۲۴. نصرتی، ج. ا. (۱۳۹۲). ژئوپلیتیک نفت و سیاست خارجی ایران، تهران: نشر علم.
۲۵. نظری، ح. ق. (۱۳۹۲). کاربرد تحلیل گفتمان در تحقیقات اجتماعی، تهران: جامعه‌شناسان.

ب) خارجی

26. Chiesa, L. (2007). **Subjectivity and Otherness**. London: Cambridge, Massachusetts .
27. Stavrakakis, Y. & N. Chrysoloras (2006). "I Can't Get No) Enjoyment: Lacanian Theory and the Analysis of Nationalism", **Psychoanalysis, Culture and Society** 11: 144-163.
28. Evans, D. (1996). **An Introductory Dictionary of Lacanian Psychoanalysis**. London and New York: Routledge .
29. Fairclough, N. (2003). **Analysing Discourse-Textual Analysis for Social Research**. London and New York: Routledge .
30. Grace, V. (2012). **Victims, Gender and Jouissance**. New York: Routledge.
31. Heikka, H. (1999). "Beyond Neorealism and Constructivism," in T. Hoff, ed., **Understandings of Russian Foreign Policy**. Penn State University Press, pp: 57-108.
32. McMahon, K. (ND) "A Summary of Lacanian Ideas for Those Who Need It," Available at: <http://www.google.com/url?q=http%3A%2F%2Fkcmcmahon.faculty.ku.edu%2F%2FLacanianZizeksum.html&sa=D&sntz=1&usq=AFQjCNERUP74IGewChQtP6tOsgoEUZTLmA> (Last access 10/10/2016).
33. Mura, A. (2015). "Lacan and Debt: The Discourse of the Capitalist in Times of Austerity," **Philosophy Today**, 59, 2, pp: 155-174.hndf
34. Neill, C. (2013). "Breaking the Text: An Introduction to Lacanian Discourse Analysis," **Theory and Psychology**, 23, 3, pp: 334-350.
35. Solomon, T. (2015). **The Politics of Subjectivity in American Foreign Policy**. Ann Arbor, MI: University of Michigan Press.
36. Sutton, R. (1999). **Foreign Policy and Discourse Analysis**. London: Overseas Development Institute.
37. Žižek, S. (2009). **The Sublime Object of Ideology**. London and New York: Verso.
38. Stavrakakis, Y. (1999). **Lacan and the Political** Routledge. London and New York: 1999.